



<http://bishomaran.com>

## گزارشی از رساله‌ی اصلاح فاهمه

عتیق اروند

### چکیده

رساله‌ای در اصلاح فاهمه، نخستین تلاش اسپینوزا برای ارائه‌ی طرحی بدیل در برابر فلسفه‌ی دکارت است. گرچه رد پای دکارت بر این رساله مشهود است و اسپینوزا همچنان (و شاید برای همیشه) به دو اصل علیت و تصور واضح و متمایز دکارتی وفادار مانده است، اما با تمرکز بر مفاهیمی چون امر کلی و جاودان و تخصیص جایگاه کانونی به طبیعت، گسستش را با فلسفه‌ی دکارتی علنی کرده است. این گزارش که متمرکز بر پنجاه بند نخست رساله‌ی اصلاح فاهمه است، با شرح امر جاودان آغاز و با توصیف طبیعت به مثابه منشای همه‌ی تصورات به پایان می‌رسد.

### مقدمه

به محض مواجهه با فلسفه‌ی اسپینوزا پرسش‌های فراوانی به ذهن خطور می‌کند. از جمله این که چطور با وجود فیلسوف بزرگی چون دکارت که فلسفه‌اش تغییراتی بنیادین در شناخت ما از جهان ایجاد کرد، فیلسوف دیگری چون اسپینوزا در نخستین کار فلسفی‌اش، فلسفه را به مسیری کاملن متفاوت دعوت می‌کند. البته در این گزارش قرار نیست به این پرسش پاسخی همه‌جانبه بدهیم، اما رساله‌ی اصلاح فاهمه از درون ما را به این جهش و گسست از فلسفه‌ی دکارت آشنا می‌سازد. اسپینوزا در جریان نوشتن آن، مدام ما را به بسط موضوعات و مفاهیم در کتاب‌های بعدی‌اش (که هنوز نوشته نشده بودند) ارجاع می‌دهد. این ارجاعات نشان از آن دارند که فیلسوف حتا در همان گام‌های نخست و در همین رساله‌ی ناتمام نیز طرحی کلی برای تبیین فلسفه‌ای جدید در سر داشت. از همین رو کسانی که با فلسفه‌ی دکارت دمخوردند، در این رساله‌ی کم‌وبیش انقلابی، با مفاهیمی بدیع روبه‌رو خواهند شد؛ مفاهیمی چون امر جاودان، ذات، طبیعت، محال، ضروری و ممکن.

### امر جاودان و خیر اعلا

اسپینوزا تمهیداتی را برای دستیابی به توضیحی کارآمد و تعمیم‌یافته از امر جاودان (eternal) روی دست می‌گیرد. ابتدا از سه امر فریبا که همواره همچون سایه نفس (mind) را تعقیب می‌کنند نام می‌برد: ثروت (wealth)، شهرت (honor) و شهوت (sensual pleasure). اراده‌ی (voluntas) ثروت و شهرت و همچنین میل (appetitus) و شهوت جنسی سبب ناپایداری و

<http://bishomaran.com>

گمراهی نفس بشر می‌شوند.<sup>۱</sup> با این که میل جنسی ابتدا شوری در نفس (و در آثار متأخر اسپینوزا، در بدن) برمی‌انگیزد، اما با ارضای آن، اندوه و فرورفتگی و پوچی‌ای عجیب در پی دارد. ثروت و شهرت کارکردی معکوس دارند و با انباشت و ازدیادشان، اراده نفس را بیشتر و بیشتر به سوی‌شان می‌کشاند. با این که این دو همانند شهوت کیف‌شان را در خودشان ندارند، اما چون ناپایدارند و هیچ غایت نهایی یا ابدی‌ای را دنبال نمی‌کنند، نمی‌توانند نفس را به کمال مطلوب برسانند. بنابراین این سه اراده و میل سه عیب مکتوم در خود دارند: فریبنده‌اند، ناپایدارند و غایتمند نیستند. فریبنده‌اند زیرا اگر نفس آن‌ها را «از برای خودشان» طلب کند، آنگاه در جایگاه «خیر اعلا» خواهند نشست و نفس جز اقتداء به آن‌ها راهی به رهایی خویش‌نخواهد یافت. و این فریبندگی در واژگان فلسفه‌ی الهیاتی اسپینوزا مترادف گمراهی است. ناپایدارند چرا که لیبیدوی جنسی همواره در حال بازگشت است و هیچگاه پایان نمی‌یابد و ثروت و شهرت هر دو بسته به وضعیت و اعمال و فشارها و فضاهای خارجی همواره در مقام چیزی در معرض تهدید قرار می‌گیرند. و بی‌غایتند چرا که هیچ راه کامل، مطمئن و تامی را پیش روی بشر ننهادند و هیچ افقی را نشان نمی‌دهند.

از این رو، اسپینوزا ما را به چیزی تام و امری جاویدان دعوت می‌کند. تصور چیزی که هم از درون خویش حقیقت تام را تداعی کند، هم برای همیشه پایدار و نامتزلزل باشد و هم به مثابه غایت، تمامی اراده و میل و خواست‌مان را به خود جذب کند، بسیار شورانگیز است. آن‌قدر شورانگیز که به باور اسپینوزا صرفن می‌توان به آن عشق ورزید. بنابراین غایت نفس مشخص می‌شود: عشق ورزیدن به و یگانگی با امر جاودان. «عشق به امر جاودان و ابدی (aeternale) نفس را از لذت کامل سیراب و از اندوه تهی می‌کند. به همین دلیل بسیار خواستنی است و باید با تمام وجود آن را طلب کرد.»<sup>۲</sup> امر جاودان خیر اعلاست؛ زیرا در آن دیگر از حالات شر و بدی و حتا خیر و نیکی که با تعاریف بشری قابل شناسایی و تفکیک‌اند خبری نیست. خیر اعلا فراتر از حب و بغض انسانی و فراسوی نیک و بد است. خیر اعلا «اتحاد موجود میان نفس و طبیعت» (بند ۱۳) است. اما برای تقرب به امر جاودان و خیر اعلا باید ابتدا به چیزی که به سبب آن می‌توان شهود، فهم و یا شناختی از امر جاودان به دست آورد، رجوع کرد، یعنی ذهن. پس باید ابتدا ذهن را قاعده‌مند ساخت تا بتواند با درون‌کاوی‌اش راهی به حقیقت چیزها بگشاید و آن را با امر ابدی و پایدار پیوند بزند. این تدبیریست که اسپینوزا صراحتن از آن سخن گفته است: «قبل از هر چیز، در گام نخست ما باید تدبیری برای بهبود فاهمه بیابیم و آن را پالایش کنیم، تا بتواند چیزها را درست دریابد و تا حد امکان از خطا بری باشد. [تا اینجا] همه می‌دانند که قصد این است که علوم را به یک غایت و هدف واحد برسانم. همان طور که گفتم، آنچه که باید به آن دست یابیم کمال عالی بشری است. بنابراین هر آن چیزی از علوم بشری که ما را به این مقصود راهنمایی نمی‌کند، باید به مثابه چیزی ناکارآمد حذف شود. در یک جمله، باید تمامی اعمال و اندیشه‌هایمان معطوف به این غایت باشد.»<sup>۳</sup> در ادامه اسپینوزا با الگوبرداری از رساله‌ی قواعد هدایت ذهن دکارت، مسیر را برای آسیب‌شناسی و تدبیرسنجی ذهن هموار می‌سازد:

«۱. مطابق با قدرت فهم و درک مردم با آن‌ها صحبت کنیم. هر کاری را که مانع رسیدن ما به مقاصدمان نمی‌شود انجام دهیم. با این راهکار مزایای قابل توجهی به دست خواهیم آورد. البته اگر تا حد ممکن خود را با فهم مردم هم‌تراز کنیم. در چنین مسیری، آن‌ها مشتاقانه به ندای حقیقت گوش خواهند سپرد.

۲. از لذایذ تا آن حدی که برای حفظ سلامتی‌مان مفید است بهره‌مند شویم.

---

<sup>۱</sup> تفکیک میان اراده، میل و خواست در اندیشه‌ی اسپینوزا بسیار مهم است. «کوشش بدن کوشش نفس نیز هست. این کوشش، اگر به نفس مربوط باشد، چیزی است که آن را به اراده تعبیر می‌کنیم. اگر هم به بدن و هم به نفس مربوط باشد، آن را میل می‌گوییم؛ و اگر - مخصوصن در توصیف انسان - عنصر خودآگاهی نیز در کار باشد، این خودآگاهی سبب می‌شود که او نه تنها میل داشته باشد، بلکه از آن نیز آگاه باشد؛ در این صورت لفظ خواهش را به کار می‌بریم.»

اسکروتن، راجر. اسپینوزا. ترجمه‌ی اسماعیل سعادت. تهران: طرح نو، ۸۰، ۱۳۷۶

<sup>۲</sup>Spinoza, Benedict. Treatise on the Emendation of the Intellect. Collected works. Translated by Edwin Curley. New Jersey: Princeton university press. (C 10, P 9). 1985

<sup>۳</sup>همان، بند ۱۶، صفحه‌ی ۱۱

۳. و در پایان تا آنجا به دنبال پول و چیزهای دیگر باشیم که فقط برای مراقبت از زندگی و سلامتی مان مفید است. و خود را با آن عادات اجتماعی‌ای که با اهدافمان در ستیز نیستند، تطابق دهیم.<sup>۴</sup>

### توسعه یا راهنمایی فاهمه

یاسپرس چهار نوع ادراک اسپینوزایی یعنی «مسموعات، تجربه‌ی مبهم، علت و معلول و مواجهه با ذات» را در سه مرحله از شناسایی خلاصه می‌کند: «نخست: پندار حاصل از گمان و تخیل که از طریق آنچه از این و آن می‌شنویم و تجربه‌هایی که اینجا و آنجا می‌کنیم تأیید می‌شود. دوم: اعتقاد درست. سوم: شناسایی روشن و متمایز.<sup>۵</sup> با تعریفی که از امر جاودان و مفهوم پایداری ارائه کردیم، و با اصل دکارتی (یعنی همان تصور واضح و متمایزی) که در اینجا اسپینوزا پیش می‌کشد، پرواضح است که بهترین و حتماً تنهاترین راه شناخت و ادراک اصیل، ادراکی‌ست که یک چیز فقط با ذات (essentia) خود یا با شناخت علت غریب خود ادراک می‌شود. اما نباید فراموش کرد که کل این فرایند شناخت در درون یک خلا و فقدان قرار دارد: فقدان سوژه. می‌توان ادعا کرد که فلسفه‌ی اسپینوزا با سوژه به معنای کانتی یا هگلی آن به کلی بیگانه است. به نظر می‌رسد که خود اسپینوزا به این فقدان پی برده است. او نفس (و نه سوژه) را در امتداد و یا در پهنای طبیعت قرار می‌دهد. یعنی آن را جزئی از مراتب طبیعت می‌داند. ما حالاتی از طبیعت هستیم. حالاتی از ذات کلی. البته اسپینوزا هنوز در رساله‌ی طرح همه‌جانبه و پسا‌راسطویی جوهر (substantia) را در ذهن نداشت؛ اما گام‌به‌گام به همان سو روان بود. از این لحاظ، رساله‌ی اصلاح فاهمه از یک تناقض درونی برخوردار است. از یک سو مشخص‌کننده‌ی یک روند است: نفس بخشی از طبیعت است. جزئی که قرار است فاهمه‌اش را «به مرور و با شناخت هرچه بیشتر طبیعت» اصلاح کند و آن را توسعه بخشد: «واضح است که ذهن هر چه شامل [چیزهای] بیشتر باشد کامل‌تر است.» (بند ۳۹) اما از سوی دیگر به نظر می‌رسد چیز فطری در نفس هست که از همه‌ی نیروهای بیرونی بی‌نیاز است. صرفن باید آن را شناخت. این چیز یعنی قوه‌ی شهود بشری. به بیان دیگر ما نیازی به «توسعه‌بخشی» فاهمه نداریم. آنچه که باید انجام داد «پالایش» و «پاکسازی» فاهمه است. برای اثبات این مدعا می‌توان از احکام خود اسپینوزا بهره جست:

«بند ۳۵: واضح است که برای یقین داشتن به حقیقت نیازی به هیچ نشانه‌ی دیگری جز داشتن تصور حقیقی نیست. زیرا چنان‌که نشان دادیم برای این‌که من بدانم هیچ نیازی نیست که بدانم که می‌دانم. بنابراین همچنین واضح است که هیچ کس به جز آن‌که تصور تام یا ذات ذهنی چیزی را دارد نمی‌تواند بداند که یقین اعلا کدام است و این خود واضح است زیرا یقین و ذات ذهنی یکی است.

بند ۳۶: حقیقت نیازی به هیچ نشانه‌ای ندارد بلکه برای از بین بردن هرگونه شکی کافی است که ذوات ذهنی اشیا یا به عبارت دیگر تصورات آن‌ها را داشته باشیم.

بند ۳۸: بنابراین چنین نتیجه می‌گیریم که روش چیزی جز شناخت انعکاسی یا تصور تصور خود نیست؛ و چون تا نخست تصویری نباشد تصور تصویری نیز در کار نیست نتیجه می‌گیریم که تا نخست تصویری نباشد روشی هم در کار نیست. پس روش خوب آن است که نشان می‌دهد که چگونه باید ذهن را بر طبق نمونه‌ی تصویری حقیقی هدایت کرد.

بند ۳۸: وانگهی چون نسبت میان دو تصور همان نسبت میان ذوات عینی این تصورات است نتیجه می‌گیریم که شناخت انعکاسی تصور وجود مطلق کامل شریف‌تر از شناخت انعکاسی تصورات دیگر است: و این بدان معناست که کامل‌ترین روش آن است که معلوم می‌کند ذهن چگونه باید بر طبق نمونه‌ی تصور کامل‌ترین وجود هدایت شود.

بند ۳۹: قبل از هر چیز باید در ما به عنوان ابزار فطری تصویری حقیقی وجود داشته باشد.<sup>۶</sup>

<sup>۴</sup> همان، بند ۱۷، صفحه‌ی ۱۲

<sup>۵</sup> یاسپرس، کارل. اسپینوزا. ترجمه‌ی حسن لطفی. تهران: طرح نو. ۱۳۷۸. ۴۵.

<sup>۶</sup> اسپینوزا، بندیکت. رساله‌ی در اصلاح فاهمه. ترجمه‌ی اسماعیل سعادت. تهران: مرکز نشر دانشگاهی. ۲۸ و ۲۹. ۱۳۷۵

در همه‌ی این بندها، فاهمه صرفن باید به سوی امر حقیقی «هدایت» شود. بنابراین با این‌که شناخت ساحت درونی نیست که باید چارچوب و حدودش را از درون مشخص ساخت تا از دل آن سوژه زاده شود. و با این‌که فاهمه هدایت شونده به سمت چیزیست، این هدایت‌شدن با توسعه‌یافتن این همان نیست. فاهمه باید به سوی حقیقت چیزها هدایت شود. حقیقتی که انگار خود، درون نفس است. در واقع فاهمه یاد نمی‌گیرد بلکه راهنمایی می‌شود. زیرعنوان رساله خود مشخص‌کننده‌ی این مسئله است:

### On the way by which it is **best directed toward** the true knowledge of things

به هر حال، دست‌کم در این رساله چنین به نظر می‌رسد که اسپینوزا بر اصل مطابقت پافشاری می‌کند. «باید بر این بیافزاییم که تصور در جهان ذهنی همان‌گونه است که متصور [متعلق] آن در جهان عینی.» (بند ۴۱) این‌که یقین و ذات ذهنی یکی‌ست و این‌که ذوات ذهنی اشیا، یعنی همان تصورات و در آخر این‌که ابزار فطری تصور حقیقی به عنوان امری پیشینی یا فطری در ما نهادینه شده است، همه‌ی این‌ها تصدیقی بر این حکم است که حقیقت نیازی به هیچ نشانه‌ای ندارد.

### سرآغاز هستی‌شناسی

رساله‌ی اصلاح فاهمه سرآغازی‌ست از هستی‌شناسی‌ای که اسپینوزا در کتاب اخلاق نهادینه ساخت. در همین رساله است که اسپینوزا تأکید می‌ورزد طبیعت منشای همه‌چیز است (با این تفاوت که در اینجا به عوض «همه‌چیز»، از ترکیب «همه‌ی تصورات» استفاده می‌کند). از آنجا که تصور باید مطابق ذات عینی باشد، الگوگیری از صورت طبیعت فاهمه را به کمال می‌رساند. اما چرا بشر نمی‌تواند طبیعت را با تمامیت‌اش بشناسد؟ یا صورت حقیقی و همیشگی از آن در نفس ایجاد کند؟ اسپینوزا معتقد است که یکی از دلایل عمده، پیش‌داوری‌های ماست. ما از بدو تولد چیزهایی را می‌آموزیم. به مرور چیزهایی را می‌شنویم و می‌بینیم و تصوراتی را نظر به تجربه‌ی زیسته در ذهن می‌پرورانیم که به کلی فارغ از ساحت حقیقت و بیگانه با نفس طبیعت‌اند. دلیل دیگر تضعیف نیروی اصل تصور واضح و متمایز در ذهن است. ما بدون تدقیق بر چیزها، بدون وضاحت دادنشان برای ذهن، بدون تمایز دادنشان از امور یا چیزهای دیگر، و همان‌طور که بر ما جاری می‌شوند، می‌پذیریم و به این پذیرش عادت کرده‌ایم و حتا آن را بدیهی می‌شماریم. اسپینوزا دلیل دیگر را در وضعیت زیست بشری می‌بیند. و این شامل کل تصورات، باورها، ارزش‌ها، سبک زندگی و امور اجتماعی و فرهنگی هر فرد انسانی می‌شود. کل این‌ها به منزله‌ی نیرویی بازدارنده عمل می‌کنند و سبب می‌شوند تا ما نتوانیم راهی برای شناخت طبیعت درونی چیزها باز کنیم.

گفتیم که اسپینوزا معتقد است که طبیعت منشای همه‌ی تصورات است. بنابراین با شناسایی طبیعت نه‌تنها می‌توان فاهمه را اصلاح و هدایت کرد بلکه می‌توان درکی از حدود هستی به دست داد. این هستی‌شناسی کاملن عقل‌محورانه است و با این حساب با احکام عقل قابل‌سنجش است. اسپینوزا از سه حکم منطقی محال (impossible)، ضروری (necessary) و ممکن (possible) برای سنجش طبیعت چیزها استفاده می‌کند. چیزی که لازمه‌ی طبیعتش این است که هستی‌اش تناقض‌آمیز باشد محال است. چیزی که لازمه‌ی طبیعتش این است که نیستی‌اش تناقض‌آمیز باشد ضروری است. و در پایان چیزی که لازمه‌ی طبیعتش طوری‌ست که نه هستی و نه نیستی‌اش موجب تناقض باشد، ممکن است. (با ارجاع به بند ۵۳) نتیجه‌ای که از این مبحث می‌گیریم این است که فاهمه ابتدا باید به سوی چیزها یا امور ضروری هدایت شود تا بتواند به شناخت طبیعت حقیقی چیزها دست یابد.

### نتیجه

فلسفه‌ی اسپینوزا در عین دشواری به شدت دلچسب است. رساله‌های فلسفی‌ای که پیش از اخلاق نوشته شده‌اند، از انسجام و نظم کتاب اخلاق برخوردار نیستند و این بر دشواری فهم آن‌ها افزوده است. اما دلچسبی آنجاست که می‌توان با تدقیق بر این رساله‌ها به ریشه‌ها و چشمه‌های اثر ارزشمند اسپینوزا یعنی اخلاق نقب زد. رساله‌ی اصلاح فاهمه مانند رساله‌ی قواعد هدایت ذهن دکارت، از دغدغه‌های فکری و شخصی فیلسوف آغاز می‌شود و گام‌به‌گام ما را در حفره‌ی فلسفی‌اش فرو می‌برد. اگر قرار باشد در نخستین

اثر فلسفی اسپینوزا در جست‌وجوی یک امر ناب اسپینوزایی باشیم، به باور من می‌توان آن را در تبیین مفهوم طبیعت یافت. اسپینوزا در این رساله نشان می‌دهد که چه پیوندی میان «عشق به امر جاودان» و طبیعت به مثابه منشای تمامی تصورات و در واقع کل دانایی وجود دارد.

#### منابع

- اسکروتن، راجر. اسپینوزا. ترجمه‌ی اسماعیل سعادت. تهران: طرح نو، ۱۳۷۶
- یاسپرس، کارل. اسپینوزا. ترجمه‌ی حسن لطفی. تهران: طرح نو. ۱۳۷۸. ۴۵.
- اسپینوزا، بندیکت. رساله‌ای در اصلاح فاهمه. ترجمه‌ی اسماعیل سعادت. تهران: مرکز نشر دانشگاهی. ۲۸ و ۲۹. ۱۳۷۵
- Spinoza, Benedict. Treatise on the Emendation of the Intellect. Collected works. Translated by Edwin Curley. New Jersey: Princeton university press. 1985